حافظم در مجلسی

فلاح، علی (ا.م)

بیماری مطلق‏سازی می‏باشد که از مقاله‏ی آقای خیرخواه استنتاج‏ کرده‏اند،اما گویا خودشان متوجه نبوده‏اند که در گفتار خود دیدگاهی‏ مطلق‏گرایانه را ارایه کرده‏اند.

سخن این‏جاست که اگر آقای خیرخواه کوشیده‏اند جنبه‏های‏ هنری و ظریف شعر را پررنگ کنند،از دیگر سو آقای چترایی نیز از این هنر کم‏بهره نبوده‏اند و در پی کم‏رنگ نمودن ارزش حافظ به‏عنوان‏ شاعر بوده‏اند و اشاره کرده‏اند که:«جناب خیرخواه توجه به قرآن، حدیث و علوم متداول دیگر را در مقوله‏ی جدا از ظرایف هنری و دیگر علوم متداول دانسته‏اند».

پرسشی که برای نگارنده پیش می‏آید،این است که اگر مورد یاد شده درباره‏ی حافظ صادق نباشد،آیا درباره‏ی بسیاری از شعرا چنین است؟

گمان دارم چنان‏چه در دیگر آثار شعرا ردپایی از مورد فوق ببینیم‏ به صورت قاعده نمی‏باشد.

در طی قرون گذشته محدود کردن حافظ به یک مشرب خاص از سوی صاحبان آن مشرب باعث شده است که گروهی حافظ را مرتد و دیگرانی لسان الغیب و دسته‏یی نیز با تکیه بر ابیاتی هم‏چون:

1-دولت پیر مغان باد که باقی سهل است‏ ای پیر می‏فروش که ذکرش به خیر باد

2-پیر پیمانه‏کش من که روانش خوش باد بنده‏ی پیر خراباتم که لطفش دایم است

با توجه به جایگاه مغ در تفکر میترایی و کیش مهر و معنای‏ خرابات و پیر تعلق خاطر او را به میتراییست عنوان کرده‏اند.

در رابطه با جمله‏ی معترضه‏های آقای چترایی به‏عنوان:نمی‏دانم‏ (مقصود جناب خیرخواه از روح و شعر و هنر چیست؟)ایشان را به‏ مقاله‏ی آقای بهاء الدین خرمشاهی در همان شماره حوالت می‏دهم که‏ در باب طنز حافظ در پاراگراف 20 صفحه‏ی 39 چنین می‏گوید:باز هم‏ (حافظ)در مقاله از انتقاد از خود می‏گوید.

گفتی از حافظ ما بوی ریا آید آفرین بر نفست باد که بربودی بوی

که هم ایهام دارد،انتقاد از خود هم دارد،ایهامش این است که:

الف-خوش بردی بوی،یعنی خوب فهمیدی.

ب-یک معنی‏اش هم این است که از من بوی ریا می‏آید،ولی تو مرحمت کردی و آن بو را از من دور کردی و می‏افزاید:

گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ یارب این قلب‏شناسی ز که آموخته بود؟

در پایان بهتر آن‏که به جای تفسیر حافظ تنها از یک بعد و از دیدگاه و جایگاه خودمان،این بزرگ‏مرد گستره‏ی فرهنگ پارسی را پیش از هر چیز انسانی معتدل(به واسطه‏ی گذران زندگی،غم‏ها، شادی و خوش‏باشی)بپذیریم،چرا که پذیرش و دیرپایی وی‏ همان اعتدال اوست.

گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین‏ گفتا به کوی عشق هم این و هم آن کنم

افزون آن‏که،حافظ متعلق به ملت ایران و فراتر از آن فرهنگ‏ ایرانی و جهانی می‏باشد و جایگاه او رفیع‏تر از آن است که محدود به‏ تفکراتی خاص یا گروه و جمعی گردد.

حافظم در مجلسی

بافت زبانی شعر حافظ به علت ویژگی دو پهلویی‏اش یعنی‏ به کارگیری چهار عنصر:ایهام،با همه‏ی انواعش از قبیل:ایهام‏ تناسب،تبادر،ترجمه و تضاد ترکیبات متناقض،کنایه و طنز معنای‏ نامکشوف در پشت این عناصر را پرّان و دور از دسترس و صعب الوصول نموده است به صورتی که به کارگیری این عناصر با آن مهارت و چیرگی خاص حافظ که نوعی ورزش در زبان است، حد اکثر اثربخشی و تأمّل‏انگیزی را به اقتصاد زبانس پیشکش‏ نموده است.اگرچه چیرگی،چربدستی،چابکی،و چالاکی حافظ در کلیت زبان موجب گردید که شعرش چالش‏کش ذهن،زبان و ضمیر مخاطبانش گردد و خیل کثیری از ارادتمندان را گرد شمع‏ شعرش به چرخش و چالش درآورد.اما همین امر از آن طرف سکّه‏ نیز نه تنها در عصر خود شاعر عده‏یی را به صدور حکم الحاد به‏ جرم دردی‏کشی برای این دردکش عرصه‏ی رویش ریا مجاز ساخته بود،بلکه متاسفانه هنوز هم بعد از گذشت قرن‏ها هنر مسحورکننده و معنی‏انگیز و تامّل‏بخش او عده‏یی را چنان دچار سرگردانی و حیرتت می‏کند که ناخواسته با عدم درک چرایی این‏ تناقضات سبکی او را حکم و فتوای جزمی و یقینی صادر می‏کنند که‏ «بیراه نیست،اگر گفته شود این تک مضراب‏های کفرآمیزی که‏ گه‏گاه بر روح و روان وی مستولی مسلط و بر زبانش جاری و طاری می‏شود،نشانگر یک نوع الحاد رندانه می‏تواند باشد.»1

به درستی یا نادرستی این فتوا کار ندارم،بلکه بحث بر سر این‏ مطلب است که خود حافظ نیز بر صعب الوصول بودن معنی از متن‏ اشعارش واقف بوده است و رندی او نیز در همین مسأله نهفته است‏ که عنقایش شکار کس نشود؛زیرا اگر شکار شود دیگر عنقایی باقی‏ نمی‏ماند تا مرغان برای یافتن او به جست‏وجو و سیروسفر ذهنی‏ و ضمیری و زبانی بپردازند تا از این بسیاری سفر به پختگی برسند.

سرّ پیدایی دو گروه مخاطب کاملا تضاد برای شعر حافظ که‏ گروهی اهل تکفیر و عده‏یی اهل تقدیس او شده‏اند،نیز در همین‏ هنر مینیاتوری چند وجهی بودن زبانش نهفته است،یعنی تعالی و علوّ زبانی متن آن‏قدر بالا و مسلّط است که ذهن را دچار حیرت‏ کرده،تا جایی که یک مخاطب به پشتوانه‏ی پیش فرض‏های‏ خویش نیجه‏یی از متن می‏گیرد که آن دیگری با پیش‏فرض‏ دیگر نتیجه‏یی دیگر.و این یعنی شاعر،مخاطبانش را در لذت‏ درگیری با متن چنان سهیم می‏کند که آن مخاطب بتواند نتیجه‏ی‏ دلخواه خویش را از آن برگیرد.

بنابراین قضاوت و داوری درجه اول و ارزشی و تک‏بعدی در شعر که دارای گزاره‏های انشایی غیریقینی و پارادوکسی به خاطر اهداف غیرتک‏بعدی است،نوعی برخورد عاطفه‏ی و سطحی با متن است،زیرا حوزه‏ی شعر مخصوصا اشعاری از نوع شاهکار بویژه شعر حافظ حوزه‏ی خلاقیت و ورزش در زبان است که از قلمرو برجسته و چندبعدی آن نمی‏توان در انتظار یک پیام مستقل‏ و سهل الوصولی بود که از منطق حاکم بر نثر که ناظر بر گزاره‏های‏ قابل صدق و کذب است،می‏توان انتظار داشت.